بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 11 دی 1395.

ما یکی از روایاتی را که در جلسه قبل می خواندیم می خواهیم یک مقداری در موردش توضیح بیشتری بدهم و یک مقداری متفاوت از عرضی که قبلا کردم عرض کنم. روایت یحیی الازرق یا روایت عبد الحمید بن سعید در آن این تعبیر بود، « عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع فِي الرَّجُلِ قُتِلَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ لَمْ يَتْرُكْ مَالًا فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّيَةَ مِنْ قَاتِلِهِ عَلَيْهِمْ يَقْضُونَ دَيْنَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ هُوَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً قَالَ إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّيَةَ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَهُ‌». متن این روایت چه می خواهد بگوید؟ تعلیل و سؤال و جواب و اینها چه هست؟ ما قبلا این جوری معنا می کردیم که کأنه سائل سؤال می کند که موضوع دین و ادا دین در آیه قرآن ما ترک قرار داده شده است. این شخص که ما ترک ندارد. حضرت می خواهد بفرماید که ما ترک خصوصیت ندارد. هر چیزی که مال میت باشد باید دین ادا شود. این مضمون در خود روایت به این روشنی نبود. من آن را به قرینه یک تعبیری که در یک روایت دیگری وارد شده بود روایت را این جوری معنا می کردم. آن روایت اسحاق بن عمّار هست.

الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِذَا قُبِلَتْ دِيَةُ الْعَمْدِ فَصَارَتْ مَالًا فَهِيَ مِيرَاثٌ كَسَائِرِ الْأَمْوَالِ

می گوید وقتی دیۀ عمد در عمد اصلش قصاص است. ولی اگر به جای قصاص دیه پذیرفته شد، ورثه حاضر به دیه شدند، فصارت مالا، این قید فصارت مالا کأنه می خواهد بگوید موضوع ارث مال هست. هر چیزی که مال میّت باشد، به ارث برده می شود. ما می گفتیم کأنه بحث دین و وصیت هم مثل میراث هست. هر چیزی که مال میّت شرعا حساب شود، از او دین و وصیّت میّت و در رتبه متأخّر، ارث میّت قرار می گیرد. خب به قرینه این روایت ما معنا می کردیم. مطالعه می کردم کلمات فقها را، مرحوم محقّق اردبیلی در مجمع الفایده یک بحثی داشت که بحث جالبی بود. ایشان می گفتند که اینکه از دیه دین و وصیت اخراج می شود، نه به جهت اینکه دیه اوّل مال میّت حساب می شود و بعد عمومات کلّ مالٍ للمیّت فهو یخرج منه الدین و الوصیه، داخل در آن عمومات شود و امثال اینها. وقتی مشکل پیدا کنید که چطور می شود که شخصی که مرده است، مال پیدا کند تملّک میّت نسبت به مال چطوری تصحیح می شود و داخل در آن پیچ و خم ها و امثال اینها شویم. ایشان می گفت که این حرفها نیست. حرف این است که خود شارع مستقیما فرموده است که از دیه دین و مال میّت ادا شود. بعد ایشان توضیح می دهد می گوید دیه به منزله نفس میّت است. همچنان که نفس میّت در اختیار خود میّت هست و باید در راه مصالح میّت صرف شود، اینکه دیه در راه اینکه میّت از عقوبت اخروی نجات پیدا کند ثواب اخروی پیدا کند، در اینها خرج شود، اولا از این است که به ورثه داده شود که فوقش این است که به نظر من وجود تنزیلی میّت حساب می شوند. در مرحله اوّل باید به خواسته های خود میّت توجه شود به منافع میّت باید توجه شود. اولین منفعت میّت این است که دینی که به گردنش هست ابراء ذمّه اش بشود که روز قیامت گیر این دین نباشد. مرحله دوّم خواست میت. آن چیزی که اراده میّت به او تعلق گرفته است که وصیت هست نسبت به آن وصیت باید ادا شود. در مرحله سوم اینکه او به کسی که نازل منزله میت هست به ورثه است برسد. پس خود میت نسبت به دیه اش احق است از ورثه. و این روایت کأنه ناظر به این نکته ارتکازی هست که چون اینها دیه گرفته اند، باید دیه را دیه بدل میّت است. وقتی بدل میّت هست این است که واجب است علیه من یقضوا دینه. اشاره به یک نکته ارتکازی این چنینی باید باشد.

سؤال:

پاسخ: یعنی اینکه میت که از دنیا رفته است، جایش یعنی خود میت اگر وجود داشت می توانست از توانایی خودش استفاده کند. حالا میّت نیست که از توانایی های خودش استفاده کند و دینش را ادا کند. نیست تا در راه تأمین وصیّت خودش کوشش کند مالش را زیاد کند که مالش در راه خواسته های خودش که در وصیت متجلّی شده است صرف شود. حالا آن که نیست آن بدلش در آن راهی که دین او را تأمین می کند یا وصیت او را تأمین می کند صرف شود. بعد نگاه می کردم دیدم یک روایتی هست دقیقا همین مضمون ظاهرا مراد همین مضمون است. متأسفانه این روایت در جامع الاحادیث در این بابی که باید بیاید نیامده بود. اینکه من روایت را ندیده بودم در کلمات فقها داشتم مطالعه می کردم دیدم این روایت هست نمی دانم این جامع الاحادیث از کجا آورده است این روایت را. یک کمی امروز هم دیر آمدم مشغول گشتن بودم ببینم این روایت را پیدا می کنم در جامع الاحادیث که پیدا نکردم. اگر پیدا کردم محلش را عرض می کنم خدمت شما. این روایت در فقیه جلد 4 صفحه 112 حدیث 52020 هست. که من حالا کلّ روایت را می خوانم این روایت را بر می گردیم در مورد مضمونش، مضمون مهمی دارد در بحث های آینده باید مفصّل هم سندا و هم متنا به آن بپردازیم. ولی من الآن آن حیثیتی که در این بحث الآن روایت را می خواهم بخوانم یک نکته ای آخر روایت هست آن را، کلّ روایت را می خوانم بر می گردیم بعدا در موردش صحبت می کنیم. می گوید

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَسْلَمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ رَجُلٌ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّداً أَوْ خَطَأً وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ مَالٌ فَأَرَادَ أَوْلِيَاؤُهُ أَنْ يَهَبُوا دَمَهُ لِلْقَاتِلِ

می خواهند که ببخشند. این هبه مرحوم اردبیلی می گوید که هبه در مورد دم هم اطلاق می شود و از این روایت استفاده می شود. هبه معنای لغوی اش خصوص هبه مال و اینها نیست. هبه یک معنای گسترده ای که ابراع و امثال اینها هم شامل می شود. به هر حال، البته مرحوم محقق اردبیلی هم این معنا را دارد. چون می گوید که هبه به یک معنای عامی به کار رفته است. لغتا هم می خواهم بگویم همین است

فَقَالَ إِنْ وَهَبُوا دَمَهُ ضَمِنُوا الدَّيْنَ

این را بعدا بحث می کنیم

قُلْتُ فَإِنْ هُمْ أَرَادُوا قَتْلَهُ فَقَالَ إِنْ قُتِلَ عَمْداً قُتِلَ قَاتِلُهُ وَ أَدَّى عَنْهُ الْإِمَامُ الدَّيْنَ مِنْ سَهْمِ الْغَارِمِينَ

این تکه ای که مورد استشهاد من است این ذیل است

قُلْتُ فَإِنَّهُ قُتِلَ عَمْداً وَ صَالَحَ أَوْلِيَاؤُهُ قَاتِلَهُ عَلَى الدِّيَةِ فَعَلَى مَنِ الدَّيْنُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ مِنَ الدِّيَةِ أَوْ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ

مصالحه کردند به جای قود و قصاص اینکه دیه دریافت کنند. حالا چه کسی باید دین او را بپردازد امام المسلمین باید بپردازند یا ورثه؟ حضرت فرمودند بنا بر این روایت

فَقَالَ بَلْ يُؤَدُّونَ دَيْنَهُ مِنْ دِيَتِهِ الَّتِي صَالَحُوا عَلَيْهَا أَوْلِيَاؤُهُ فَإِنَّهُ أَحَقُّ بِدِيَتِهِ مِنْ غَيْرِهِ

این تعلیل. این چه می خواهد بگوید؟ می گوید دیه بدل جانش شخص است. خود شخص نسبت به اینکه از منافع جان خودش استفاده احق است که این منافع جانش را دیگری استفاده کند. عرض کردم اگر خودش زنده بود کار می کرد می گفت جاهلیم کار می کنیم قرض را می دهیم. گاهی اوقات می گفتند که به ما قرض بدهید ما جوانیم جاهلیم کار می کنیم پس می دهیم! خب اگر کسی زنده بود خودش کار می کرد و دینش را ادا می کرد. حالا که از دنیا رفته است دیه ای که بدل جانش هست، در راه منافع و مصالح خودش صرف شود اولی از این است که در راه منافع دیگر. آن روایت هم که دارد اشاره به این نکته ارتکازی است که وقتی دیه را گرفتند دیه، دیه جان خود شخص است. بنابراین مناسب این است که دیه اش را ادا کنند. اشاره به یک نکته ارتکازی هست که آن جهتی که سبب می شود که از مال شخص دینش ادا شود، از ما ترک شخص دینش ادا شود، آن نکته اختصاص به ما ترک آن ندارد. آن چیزهایی که عنوان ما ترک هم صدق نمی کند. مثل دیه که ما ترک صدق نمی کند ولی نکته ای دارد که آن نکته مثل همان نکته ای که در مورد مالش هست همچنان که شخص میت از مال خودش می تواند دیه اش را ادا کند، از بدل نفس خودش هم دیه اش را باید ادا کند. چون اگر بود با نفس خودش می توانست دینش را ادا کند این هم بدل او است این بدل مناسب این است که در همان راهی که نفس او می توانست در آن منفعت داشته باشد بر او صرف شود. این است که، حالا این را بحثش را بعدا می آییم. در بعضی از روایات صحبت سر این است که در مورد جنین و اینها می گوید اگر کسی جنین را بکشد، دیه جنین در راه منافع میت صرف می شود. به ورثه دیگر نمی رسد. آنجا هم یک همچین تعلیلی می آورد. یک تعلیل اتکازی هست می گوید چرا به ورثه نمی دهند به دلیل اینکه فهو مرجوٌّ نفعه، امثال اینها آن تعبیر. آن خیلی مهم نیست الآن تعبیر روایت را یادم نیست. بگذریم

علی أیّ تقدیر غرض من این است که این روایت انّما اخذ الدیه فعلیه ان یقضوا دینه، ممکن است اشاره به همین مضمونی باشد که در این روایت علی بن ابی همزه به آن اشاره شده است. شاید این روشن تر باشد. خود روایت خیلی صریح نیست که نکته که انما اخذو الدیه فعلیه من یقضوا دینه چه کسی را می خواهد بگوید؟ نکته آیا به آن نکته ای که ما در جلسات قبل اشاره می کردیم اشاره دارد یا به این نکته اخیر. شاید این نکته دوم با روایت سازگار تر باشد.

سؤال:

پاسخ: آن حالا مهم نیست آن اشکال ندارد. آن تعریف سر جای خودش. هر دو نکته درست است ولی اینکه این روایت کدام را می خواهد بگوید. هر دو درست است حالا آن را بعدا بحث می کنیم و در موردش صحبت می کنیم که آن روایت چه می خواهد بگوید. غرضم این است که دو تا نکته ممکن است اینجا وجود داشته باشد. این روایت ناظر به کدام یک از این دو نکته است؟ شاید نکته دومی که عرض می کنم با ساختار روایت سازگار تر باشد.

سؤال:

پاسخ: این نکته را بگویم. بعضی از چیزها اموری نیستند که ارتکاز بالفعل عقلایی هست. چیزهایی هستند که اگر حکم شرعی بر اساس آن گفته شود، عقلا میگویند إ پس بنابراین این جوری مشی کرده است! بنابراین تبع خودشان نمی بینند می گویند که بنابراین شارع مقدس گفته است که، یعنی یک نوع تناسبات عقلایی وجود دارد این تناسبات عقلایی را منشأ حکم عقلایی نمی شود ولی منشأ می شود که روایت هایی که می خواهد وارد شود آن روایت را بر آن تناسبات حمل کرد.

سؤال:

پاسخ: لفظ خیلی مهم نیست. ارتکاز بفرمایید تناسبات عقلائیه. اصلا ارتکاز گاهی اوقات به معنای آن چیزی که بالفعل عقلا حکم بر طبق آن می دهند هست. نه حکم فعلیه عقلائیه نیست ولی یک تناسبات عقلایی هست یک نوع تعلیلات عقلایی هست که اگر روایت را ببینند، می گویند أ بر اساس این تناسبات روایت صادر شده است. خب این بحث تمام.

سؤال:

پاسخ: این روایت دارد چیز می کند. سؤال و جوابی که وجود دارد که می گوید چطور این جور شد؟ وجه عقلایی اش را دارد بیان می کند. می گوید این ما ترک نبود چطور شد؟ می گوید که دیه گرفته اند افراد بپردازند. آن دارد یک نکته استقراب طرف را نفی می کند. نفی استقراب باید با اشاره به یک نکته عقلایی باشد امثال اینها. بحث این است که کدام نکته عقلایی اینجا برای رفع استقرابی که آنجا سائل سؤال کرده است به کار گرفته شده است؟ این بیشتر جنبه فقه الحدیثی داشت نه جنبه بحث فقهی. ما داشتیم روایاتی را می خواندیم که از آن استفاده می شد که اگر کسی وصیتی کند به ثلث مالش، بعد این وصیت بعدا کشته شود، دیه هم داخل در وصیت هست. اولش روایت سکونی بود این روایت سکونی را در جعفریات هم نقل شده بود. توضیحی در مورد عبارت جعفریات دادیم که باید یک تحریفی در آن رخ داده باشد و فی رجلٍ اسلمَ، باید اوصی باشد و توضیحاتی در جلسه قبل در موردش دادیم. در مورد اسلمیّات یک سری بحث های کتاب شناختی وجود دارد که دیگر مجال بحث مفصّلش نیست فقط من ب سرفصل های این بحث اشاره می کنم و از آن می گذرم. مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک یک بحث مفصّلی در مورد منابع مستدرک آورده است و اعتبار منابع. اولین منبعی که در مورد اعتبارش و ویژگی هایش بحث کرده است همین جعفریات است و آنجا چند محور در واقع حاجی نوری در موردش صحبت می کنند. یک محور اینکه مؤلف این کتاب کیست. ایشان استظهار می کند که مؤلف کتاب فرزند امام موسی کاظم علیه السلام اسماعیل هست. اسماعیل بن موسی بن جعفر هست که این اسماعیل این کتاب را تألیف کرده است و پسرش موسی آن را از پدر نقل کرده است و محمد بن محمد بن الاشعث هم او را از موسی بن اسماعیل نقل کرده است و از طریق محمد بن محمد بن الاشعث این کتاب اشتهار پیدا کرده است و به خاطر همین، کتاب به نام اشعثیات معروف شده است. خب این یک مرحله بحث است. مرحله دوم بحث این است که این کتاب چقدر معتبر هست؟ این اشخاصی که در سلسله سند هستند چقدر اعتبار دارند اسماعیل بن موسی چقدر؟ موسی بن اسماعیل چقدر اعتبار دارد، محمد بن محمد بن اشعث چقدر اعتبار دارد، این سه نفر به خصوص بحث اعتبار سندی این سه تا این هم یک محور است. بحث سوم اینکه منهای اعتبار این سه نفر آیا می توانیم اعتبار این کت اب را منهای سند بتوانیم اثبات کنیم یا نکنیم. این سه محور را حاجی نوری در واقع در کلّ بحثش دنبال می کند. آن ها بحث هایی است که کاملا جا دارد، بهترین بحثی که در مورد جعفریات شده است همین بحث حاجی نوری است. به نظر من هنوز جای کار در این بحث هست. به خصوص در مرحله اخیر بحث که بحث اعتبار کتاب منهای سند. عرض کردم در جلسات قبل عمدتا محور اصلی این است که چقدر جعفریات با اسناد دیگر از طرق معتبره نقل شده است روایات. اگر ما ببینیم که روایات جعفریات، درصد بسیار بالایی اش از طرق ثقاه نقل شده است و روایاتی از طرق ثقاه که در اختیار ما هست نقل نشده است بسیار محدود است آن هم انگیزه خاصی برای جعل خصوص آنها نباشد و امثال آنها ممکن است از این مجموعه اعتبار این کتاب استفاده شود. و مقایسه روایت های سکونی به خصوص با جعفریات خیلی برای بحث می تواند مفید باشد. این اجمالی از سرفصل های بحث است که باید در جای خودش به آن پرداخته شود.

سؤال:

پاسخ: یک بحث دیگری هم همین بحث اعتبار نسخه است این نکته اخیری که گفتیم اعتبار نسخه را هم اثبات می کند. یعنی اگر ما بتوانیم چیز کنیم که همه نقلیاتی که هست، آن نقلیات با نقل ثقاه دیگر تأیید می شود اعتبار نسخه اش هم با همین تأیید می شود. عرض کردم اینها محورهای بحث هست این بحث، بحثی هست که خیلی هم بحث مهمی است و به نظر من چیزی حدود 1300 یا 1400 روایت در جعفریات هست این روایت ها را خیلی باید بحث جدی کرد و دید که نهایتا به چه نتیجه ای می رسیم. من خودم هنوز نظر قاطعی نسبت به این نظریه ندارم. ولی اجمالا یک نگاه چیزی کردم این مطلب که حاجی نوری می گوید روایت جعفریات خیلی معتبر هست و روایت هایی که باید حمل به تقیه شوند انقدر زیاد نیست. فکر می کنم همین جور هاست که حاجی نوری می فرمایند ولی خب احتیاج به یک آمارگیری دقیق است. همین جوری نمی شود این بحث را بدون تتبع جدی یک اظهار نظر روشن و قطعی کرد. این روایت تمام. یک نکته ای اینجا من عرض کنم، در این روایت دارد، من اوصی بثلث ماله ثمّ قُتلَ خطأ، فانّ ثلث دیته داخلٌ فی وصیته. اینکه قید خطأ آیا در این عبارت مفهوم دارد از آن استفاده می شود که اگر خطأ نبود و عمدا کشته شد، داخل در وصیتش نیست آیا همچین مفهومی دارد یا خیر این را در ذیل روایت بعدی در موردش صحبت می کنم. خب روایت بعدی روایتی هست که در کافی با این سند نقل شده است، محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن ابی نجران، أو غیره عن عاصم بن حمید عن محمد بن قیس عن أبی جعفر علیه السلام. خب سند کافی ابن ابی نجران أو غیره دارد. خب طبیعتا روایت مرسل می شود. ولی سند فقیه از عاصم بن حمید شروع شده است ا لآن یادم نیست که طریق فقیه به عاصم بن حمید چطوری است. این را مراجعه فرمایید ببینید که طریق فقیه به عاصم بن حمید درست است یا نیست. این یک نکته. در مورد طریق کافی ممکن است از راه دیگری مام اعتبار أو غیره را بتوانیم اثبات کنیم. اینکه بین احمد بن محمد و عاصم بن حمید را بررسی کنیم ببینیم آیا بین این دو تا اگر همه کسانی که بین احمد بن محمد و عاصم بن حمید واسطه بودند، شخص ثقه ای بودند. آن وقت بگوییم أو غیره هم در واقع یکی از این ثقاه است به اعتبار احتمالات بنابراین اعتبار روایت را اثبات کنیم از این جهت. روشی که ما در اعتبار مرسلات پارسال هم دنبال می کردیم این روش را فردا انشاءالله در موردش صحبت می کنیم. بنابراین از جهت سندی این سند ماند هم طریق کافی اش بحث دارد و هم طریق فقیه اش که. عن عاصم بن حمید عن محمد بن قیس عن أبی جعفر علیه السلام. عاصم بن حمید ثقه است بحثی نیست. محمد بن قیس هم که عاصم بن حمید از او بحث می کند پارسال مفصّل بحث کردیم. محمد بن قیس ابو عبد الله بجلی است که ثقه است. عن أبی جعفر علیه السلام

قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ أَوْصَى لِرَجُلٍ بِوَصِيَّةٍ فِي مَالِهِ ثُلُثٍ أَوْ رُبُعٍ فَقُتِلَ الرَّجُلُ خَطَأً يَعْنِي الْمُوصِيَ فَقَالَ يُحَازُ لِهَذِهِ الْوَصِيَّةِ مِنْ مِيرَاثِهِ وَ مِنْ دِيَتِهِ

برای این وصیت هم از ما ترکش که میراث بوده است از آنها، حالا در فقیه به جای میراثه من ماله هست. خب ماله هم باشد یعنی مالی که لولا القتل مالش بوده است مراد از میراث هم یعنی آن چیزهایی که داشته است و از او به جا مانده است. همان ما ترک. میراثه و ماله هر کدام باشد مراد ما ترک است. از هر دو برای این وصیت کنار گذاشته می شود یعنی یک سوم و یا یک چهارمی که می خواهیم محاسبه کنیم هم از مال محاسبه می شود و هم از دین محاسبه می شود. این جا فقتل الرجل خطأ این روایت مفهوم ندارد چون سؤآل سائل این است که حالا طرف خطأ کشته شده است ممکن است حکم اختصاص به صورت قتل خطأ نداشته بادش. حکم عام باشد. این روایت با روایت قبلی فرق دارد. روایت قبلی قید خطأ در کلام امام علیه السلام اخذ شده است که کلام بدوی است. این روایت در جواب سؤآل ساءل هست فرض کنید ما اگر گفتیم که هل اکرم زیدا؟ بگوییم اکرم زیدا. ممکن است اکرام زید خصوصیت نداشته باشد. مطلق انسان واجب الاکرام باشد زید هم از باب این که یکی از مصادیق مطلق انسان باشد وجوب احترام داشته باشد. ولی اگر امام علیه السلام خودشان مستقیما فرمودند اکرم زیدا، اکرم العالم، این معنایش این است که یک خصوصیتی برای عالم وجود داشته باشد. به طور طبیعی باید یک نوع مفهومی ولو به نحو سالبه جزئیه برایش ثابت باشد مگر آن مطالبی که در جلسات قبل اشاره کردیم گاهی اوقات از باب فرد مخفی و حکمت جعل، اگر آن نکات خاص نباشد باید یک مفهوم ولو به نحو مفهوم سالبه جزئیه برایش ثابت باشد. حالا سؤال این است که با توجه به این نکته در آن روایت سکونی آیا ما می توانیم برایش مفهوم قائل شویم؟ بگوییم کأنه این ثم قتل خطأ باید مفهوم داشته باشد. به نظر می رسد اینجا علت اینکه قید قُتِلَ خطأ را ذکر کرده است به خاطر این است که در قتل خطا، مستقیما ثلث دیه اش داخل وصیت می شود. چون دیه ابتدائا اولا و بالذات واجب هست، روایت در مقام بیان آن چیزی هست که مستقیما داخل در وصیت می شود. این منافات ندارد که در دیه عمد هم اگر قبول کنند به قبول ورثه و مصالحه ورثه نسبت به قصاص با دیه آن هم داخل چیز باشد. انقدر منافات این ظهور ندارد یعنی اصل اینکه مفهوم به نحو سالبه جزئیه باید داشته باشد از باب لغویت است. در اینجاها یک همچین لغویت آن چنانی نیست. به تعبیر دیگر این روایت در مقام بیان آن چیزی هست که اتوماتیک وار داخل وصیت می شود. آن دیه قتل خطا است. دیه قتل عمد همین ججوری به تنهایی داخل در وصیت نمی شود. به اراده ورثه داخل در وصیت می شود. آن یک چیز دیگر است. بنابراین منافات با این ندارد که دیه عمد هم د اخل وصیت شود. البته نسبت به دیه عمد باید دلیل داشته باشیم. دو بحث است یک بحث این است که این اطلاق دارد نسبت به بحث عمد نه اطلاق ندارد. بحث دیگر این است که آیا مفهوم دارد نه مفهوم ندارد. پس بنابراین نسبت به دیه عمد در وصیت ما باید دلیل داشته باشیم. آن خودش یک بحثی هست که بعدا در مورد این صحبت می کنیم که آیا ما می توانیم روایت را نسبت به اینکه دیه ای که در قتل عمد از آن خارج می شود، چه دلیلی داریم که در دیه قتل عمد، وصیت هم از آن خارج می شود آن را انشاءالله فردا در موردش صحبت می کنیم.

سؤال: فرد متعارف دیه این است که اولا بالذات است...

پاسخ: نه به آن ربطی ندارد. مجرد اینکه، آن را در جلسه قبل عرض کردم که اگر متعارف باشد ولی متعارف را قید قرار دهند مفهوم دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد